

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

تکمله‌ای بر مقدمه اول (دین متکفل بیان تکالیف اجتماعی)

گرچه وارد مقدمه دوم شدیم اما باز یکی دیگر از آیات قرآن را که باید به همان مقدمه اولی ضمیمه بشود، آیه 139 سوره آل عمران و آیه 35 سوره محمد [است]. [این دو] آیه شریفه هم یکی از شواهد بسیار خوب برای آن مدعای ما - یعنی اجتماعی بودن قوانین دین - است.

آیه 139 آل عمران

خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزِنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ». می‌فرماید: سستی به خرج ندهید، حزن و خوف و ترس نداشته باشید، زیرا شما اعلون هستید، یعنی شما مسلمان‌ها از سایر مردم یعنی از کفار و مشرکین، اعلی هستید. إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر ایمان خودتان را داشته باشید و ایمان واقعی داشته باشید؛ ایمان علو می‌آورد.

آیه 35 سوره محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله)

در سوره مبارکه محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله) هم می‌فرماید: «فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتَرَكَكُمْ أَعْمَالُكُمْ» سستی به خرج ندهید، فتور و وهن و ضعف به خرج ندهید «وَتَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ». شما مسلمان‌ها نروید به کفار بگوئید بیائید صلح کنید، شأن شما این نیست که به کفار پیشنهاد صلح بدهید چون شما شأن و جایگاه بالایی را دارید. «وَاللَّهُ مَعَكُمْ» خدای تبارک و تعالی با شماست «وَلَنْ يَتَرَكَكُمْ أَعْمَالُكُمْ» اعمال شما را نمی‌گذارد نقصانی در آن به وجود بیاید؛ یعنی کاملاً اجر هر عملی را که شما مسلمان‌ها انجام می‌دهید، خداوند به شما می‌دهد.

تبیین مفهومی اَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ در آیات شریفه

شاهد ما در این دو آیه کلمه «وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ» است؛ ظاهر این است که «وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ» یعنی اسلام علو می‌آورد، ایمان به انسان یک شأنیتی را عنایت می‌کند، به انسان ارزش می‌دهد و این سبب می‌شود که مسلمین بر کفار علو پیدا کنند. علو داشتن اهل ایمان؛ یعنی نباید یک کاری کنید که موجب ذلت مسلمان‌ها بشود، نروید پیشنهاد صلح بدهید، «فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا». در این آیه آن لا در «فَلَا تَهِنُوا» بر سر تدعوا نیز در می‌آید؛ لا تدعوا إلى السلم شما پیشنهاد صلح ندهید چون این خودش از علائم ضعف است، [و حال آنکه] شما اعلون هستید.

ما از این آیه [139 آل عمران] استفاده می‌کنیم که خدای تبارک و تعالی گروه مسلمین را و جامعه مسلمان‌ها را می‌خواهد برایش

یک اعتباری قرار بدهد به همان اعتبار ایمانی که دارند؛ به اعتبار اسلامی که دارند. البته نمی‌خواهیم بگوئیم حتماً نسبت به افراد نمی‌شود صدق کند، یعنی به عبارت دیگر هر فردی هم به اعتبار اسلامش بر کافر علو دارد، شبیه آن آیه شریفه «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» [1] که یک وقتی در ذهن خودم بود این آیه شریفه فقط در مورد حکومت [در حوزه سیاست خارجی] است، یعنی کافر نمی‌تواند حاکم مسلمان بشود؛ ولی [در حوزه سیاست خارجی هم کارایی دارد]. حتی در بعضی از احکام [جزئی مانند] نکاح که اگر یک زن و مردی کافر بودند و زن [یعنی زوجه] مسلمان شد اینجا به مرد مهلت داده می‌شود توبه کند. [اگر قبل از تمام شدن عده زن، زوج از پذیرش دین اسلام استنکاف کرد یا اگر مرتد ملی است به آئین اسلام بازنگشت نکاح باطل می‌شود. زیرا] مرد کافر نمی‌تواند شوهر زن مسلمان باشد. در بعضی از روایات هم به همین آیه تمسک شده است. [2]

سؤال: مسلمان بر کافر علو دارد یا مسلمین و جامعه اسلامی بر کفار و جامعه کفار، برتری دارند؟

پاسخ: هر دو جهت در آن وجود دارد، یعنی هم فرد یعنی یک مسلمان بما أنه مسلم یكون عالياً علی الکافر، و هم مسلمان‌ها، [بما انهم مسلمون]. لا تدعوا إلى السلم و عبارت فلا تهنوا مربوط به خود جامعه مسلمین است؛ یعنی تأکید خدای تبارک و تعالی بر این است ولو هر فردی هم این وظیفه را دارد. ولی وقتی می‌گوئیم مسلمین سستی به خرج ندهند، یعنی گروه مسلمان‌ها، ملت اسلام و ملت مسلمان سستی به خرج ندهد، ملت و مسئولین اینها پیشنهاد صلح به کفار ندهند.

این واو [در وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ] واو حالیه است؛ حالا بعضی خواستند احتمال استیناف بدهند که بسیار بعید است، تعلیل برای ماقبل است، چرا لا تهنوا؟ چرا لا تدعوا إلى السلم؟ برای اینکه «وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ»، شما علو دارید.

اینکه در بعضی روایات داریم «الْإِسْلَامُ يَعْلُو وَلَا يُعْلَى عَلَيْهِ» [3] از همین آیه استفاده می‌شود. پس این آیه هم یکی از آیات فقه اجتماعی است که خدای تبارک و تعالی برای گروه مسلمین علو قرار داده، می‌خواهد در میان بشر، مسلمین همیشه در یک رده بالاتری قرار بگیرند.

رد نظریه روشنفکران در تبیین حقوق شهروندی

این حرف‌هایی که این روزها گاهی اوقات بعضی از افراد روشنفکر می‌زنند و می‌خواهند به اسم حقوق شهروندی ملاک کفر و ایمان را مساوی هم قرار بدهند؛ و این ادعا را مطرح می‌کنند که حقوق شهروندی هر حقی را که حاکم برای مسلمان قرار می‌دهد به اندازه‌ی همان باید برای غیر مسلمان قرار بدهد. این سخن با این آیه شریفه سازگاری ندارد. آیه ظهور قوی‌تر در همین فقه اجتماعی دارد، خدای تبارک و تعالی اراده خودش را بیان می‌کند و می‌گوید شما اعلون هستید، شما به برکت اسلام و به برکت ایمان [بر کفار علو و برتری دارید].

طرفداران برابری انسان‌ها (حقوق بشر غربی) می‌گویند باید مسئله ایمان و کفر را از حقوق شهروندی خارج کرد؛ معتقدند اینها اموری است که آثارش در آخرت ظاهر می‌شود آنجا بین المؤمن و الکافر فرق گذاشته می‌شود. این سخن باطل است. این وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ یعنی الآن شما اعلون هستید، در همین دنیا، در همین شرایط، خداوند می‌فرماید شما به ملاک ایمان – هر چند قدرتهای کفر از جهت مادی یا از جهت سلاح صد برابر شما باشند – همین الآن اعلی هستید. ما باید آثار و احکام برایش بار کنیم، چطور بگوئیم بین مسلمان و غیر مسلمان هیچ فرقی ندارد، یک جاهایی بله، وقتی می‌خواهند برای حیات بشر چیزی را تقسیم کنند فرقی وجود ندارد، ولی در اینکه بخواهند یک مسئولی را برای وزارتخانه‌ای یا برای یک استانداری، یا برای شهری، آیا بگوئیم فرقی نمی‌کند مسلمان باشد یا کافر؟ چطور می‌توانیم طبق این آیه بگوئیم یک شهری که تمام آن شهر مسلمانند، حالا استاندار آن شهر را بیائیم یک کافر قرار بدهیم، بگوئیم از جهت حقوق شهروندی نباید فرق گذاشت، این مخالف با قرآن است.

ان كنتم مؤمنين از قبیل شرط محقق موضوع است مثل اینکه شما در اصول خواندید می‌گویند: «ان رزقت ولداً فاختنه» می‌گوئیم این از قبیل شرط محقق موضوع است؛ یعنی اگر خدا به او ولد داد، می‌تواند ختنه‌اش کند و اگر ولد نداد موضوع منتفی است، این «إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» شرط محقق موضوع برای «الْأَعْلُونَ» است یعنی ایمان علو می‌آورد، قرآن خودش به این صراحت می‌گوید ایمان علو می‌آورد.

حوزه‌ی علمیه و ما طلبه‌ها باید واقعاً هوشیار و بیدار باشیم، یک نظریه‌ای را می‌آیند از لسان یک کسی بیرون می‌آورند اما این مساوی با حذف صدها آیه از آیات قرآن است. ما هم اول می‌گوئیم این نظریه علمی است چقدر دنیاپسند است، گاهی اوقات برای آن نظریه‌شان می‌آیند به بعضی از تعبیر تمسک می‌کنند، امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه فرمود: «فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ وَإِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ» [4] معلوم می‌شود آن را هم درست توجه نکردند. آیات قرآن در همین دنیا می‌گوید مسلمان بر غیر مسلمان رجحان دارد حالا یک سری امور مثل غذا خوردن، تمتع از منابع مادی یک کشور، ممکن است بگوئیم بین اینها فرق نگذارند! ولی [نمی‌توانیم] همین‌طور در همه امور بگوئیم فرق نمی‌کند، مسئول یک شهری را کافر یا مشرک بگذاریم. [خیر] اینها با آیات قرآن سازگاری ندارد.

این آیه بسیار آیه خوبی است وَ أَنْتُمْ الْأَعْلُونَ ، نمی‌شود بگوئیم روی احترام، خدای تبارک و تعالی فرمود شما، بلکه این فراز از آیه یا فقط ظهور در جامعه دارد یعنی جامعه مسلمین اعلون هستند؛ کاری به افراد ندارد یا اینکه هم ظهور در جامعه دارد و هم ظهور در افراد دارد مثل «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» [5]

معنای علو در قرآن کریم

تمام این حرفها روی این است که ما «الْأَعْلُونَ» را به همان معنای لغوی خودش رفعت، علی، علو، علم، علو، اینها در لغت به معنای رفعت آمده، علی یعنی رفیع و بلند مرتبه، اعلی به معنای عالی است. هم در مجمع البیان [6] و هم در تفسیر مرحوم آقای طباطبائی [7] قدس سره اینها «الْأَعْلُونَ» را به معنای قاهرون، غالبون معنا کردند.

بررسی نظر علامه طباطبائی ذیل آیه 35 سوره محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله)

آقای طباطبائی [ذیل آیه 35 سوره محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله)] می‌فرماید:

«وَتَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ» معطوف علی «تَهْنُوا» واقع فی حیز النهی أي و لا تدعوا إلى السلم، و السلم - بفتح السين - الصلح، و قوله: «وَأَنْتُمْ الْأَعْلُونَ» جملة حالیه أي لا تفعلوا الصلح، و قوله: «وَأَنْتُمْ الْأَعْلُونَ» جملة حالیه أي لا تفعلوا ذلك و الحال أنکم الغالبون [8]

یعنی شما برنده هستید، بعد بگوئیم آیه این را می‌گوید که وقتی شما پیروز می‌شوید، این هم مشتقی است که مبدأش قریب به فعلیت است و شما که پیروز می‌شوید سستی به خرج ندهید بایستید تا پیروزی را به دست بیاورید. می‌فرمایند: «و المراد بالعلو الغلبة و هي استعارة مشهورة»، مراد از علو، غلبه است و کلمه علو به نحو استعاره در غلبه استعمال شده است. والله معکم هم سبب علو است و این معیت نصر است نه معیت قیومیت، و الله معکم یعنی خدا با شماست و شما را پیروز می‌کند. شما در هر حالی باشید هر جایی باشید در هر شرایطی باشید قیومیت شما دست خدای تبارک و تعالی است. لن یترکم اعمالکم هم یعنی اعمال شما را ناقص می‌کند، هر عملی را که شما انجام دادید به نحو کامل به شما اجر می‌دهد.

به آقای طباطبائی عرض می‌کنیم شما در این [آیه 35 سوره محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله) این مطلب] را فرمودید. اما در آیه 139 سوره آل عمران؛ «وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ» را چگونه معنا می‌کنید؟ آنجا که بعدش وعده نصر خدا که «هو معکم» باشد، است؛ می‌فرماید: «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» [9] یعنی اگر شما مؤمن باشید شما برنده می‌شوید؛ اصلاً نمی‌شود اینطور معنا کرد، این اولاً. ثانیاً خدای تبارک و تعالی نمی‌فرماید حالا که پیروز می‌شوید «لَا تَهِنُوا»، تا بعد بگوئیم این نهی ارشادی است! دو قدم مانده که خیمه دشمن را نابود کنید سستی نکنید و دعوت به صلح نکنید، مگر مسلمین در نزدیکی پیروزی‌شان به ذهن‌شان می‌آید که دعوت به صلح کنند؛ اینها خیلی خلاف ظاهر و تعجب است.

بررسی نظر صاحب مجمع‌البیان ذیل آیه 35 سوره محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله)

عرض کردم در مجمع‌البیان هم ایشان اعلون را به انتم القاهرون الغالبون معنا کرده، در حالی که این را از کجا آوردید؟ [بله] در لغت داریم علی فلان فلاناً ای قهر، این را داریم ولی اینجا می‌گوید اصلاً شما فی نفسه اعلی هستید، ندارد که شما علو در جنگ پیدا کنید. نکته مهم اینست که «وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»، یعنی خواه جنگی باشد یا نباشد، خواه مقابله‌ای باشد یا نباشد، ایمان علو می‌آورد.

در شأن نزول آیه 139 آل عمران از ابن عباس اینطور نقل شده که: «لما انهزم المسلمون في الشعب و أقبل خالد بن الوليد بخیل من المشركين يريد أن يعلو عليهم الجبل فقال النبي اللهم لا يعلن علينا اللهم لا قوة لنا إلا بك اللهم ليس يعبدك بهذه البلدة إلا هؤلاء النفر فأنزل الله تعالى الآية»، [بعد از شکست مسلمین] خالد بن ولید با یک گروهی از مشرکین خواست بالای کوه برود و بر مسلمین احاطه پیدا کند، پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) به خدا عرض کرد که خدایا نگذار اینها علو بر ما پیدا کنند، ببینید این لا يعلن علينا بعد از انهزام است یعنی مسلمان‌ها شکست خورده بودند ولی همین اندازه که مشرکین بروند بالای کوه و یک علو ظاهری باشد همین را هم پیامبر دعا کرد نباشد، بعد عرض کرد: «اللهم لا قوة لنا إلا بك، اللهم لا يعبدك بهذه البلدة إلا هؤلاء النفر فأنزل الله الآية»، شاید هم اینطوری بگوئیم که بعد از اینکه به حسب ظاهر مشرکین بالای کوه رفتند به حسب ظاهر در جنگ احد مسلمان‌ها شکست خوردند بعد خدا می‌فرماید: «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» شما ولو به حسب ظاهر شکست بخورید اما شما اعلون هستید، نه اینکه شما غلبه پیدا می‌کنید و برنده می‌شوید این [تفسیر صاحب مجمع‌البیان] حتی خلاف همین روایتی است که در شأن نزول این آیه آمده! شما علو دارید ولو به حسب ظاهر در جنگ شکست بخورید نه اینکه شما غالبید، شما قاهرید.

بررسی نظریه آلوسی ذیل آیه 139 آل عمران [10]

گاهی اوقات وقتی آدم به تفاسیر اهل سنت هم مراجعه می‌کند آنجا هم متأسفانه، در روح المعانی که من همیشه گفتم در میان تفاسیر اهل سنت یکی تفسیر فخر رازی را ببینید و یکی تفسیر آلوسی یعنی روح المعانی را ببینید، آنجا اول می‌گوید: «وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ جَمَلَةٌ حَالِيَةٌ مِنْ فَاعِلِ الْفَعْلَيْنِ أَيْ وَ الْحَالِ أَنْكُمْ الْأَعْلَوْنَ الْغَالِبُونَ دُونَ أَعْدَائِكُمْ فَإِنْ مَصِيرُهُمْ مَصِيرُ أَصْلَافِهِمُ الْمَكْذِبِينَ فَهُوَ تَصْرِيحٌ بَعْدَ الْإِشْعَارِ بِالْغَلْبَةِ وَ النَّصْرِ. حَكِي الْقُرْطُبِيُّ أَنَّهُمْ لَمْ يَخْرُجُوا بَعْدَ ذَلِكَ إِلَّا ظَفَرُوا فِي كُلِّ عَسْكَرٍ» تصریح به این دارد که شما پیروز می‌شوید. بعد می‌گوید قرطبی می‌گوید بعد از جنگ احد در هر جنگی که مسلمان‌ها حرکت کردند و جنگیدند پیروز شدند، «كَانَ فِي عَهْدِهِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ وَ كَذَا فِي كُلِّ عَسْكَرٍ كَانَ بَعْدَهُ وَلَوْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ إِلَّا وَاحِدٌ مِنَ الصَّحَابَةِ»، یعنی در هر جنگی که اگر یک نفر از صحابه پیامبر بوده پیروز شدند.

یکی از خصوصیات تفاسیر اهل سنت این است که آیات را خیلی مقطعی و طوری معنا می‌کنند که تاریخ مصرفش مربوط به یک زمان خاصی است! لازمه این کلام این است که تا مادامی که یک نفر از صحابه پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در میان شما در جنگ باشد شما اعلون هستید، اولاً این چه مزیتی است؛ یعنی وقتی صحابه نیست تاریخ مصرف این آیه تمام شد؛! نظیر آنچه در

مورد آیه «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ...» معنا کرده‌اند. ببینید فخر رازی چطور معنا کرده است. [11] اصلاً وقتی معنای فخر رازی را آدم به میدان می‌آورد تاریخ مصرف آیه گذشته! این آیه با توجه به اینکه قرآن یک معجزه‌ی ختمیه است «فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ»، «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ» تا قیامت همین است، ما نباید [این آیات را] فقط مخصوص به یک زمان [معنا] کنیم.

روح المعانی این معنایی که ما [تقویت] کردیم را به عنوان معنای دوم ذکر می‌کند. می‌گوید: «أو المراد و الحال انكم اعلى منهم شأنًا»، ظاهر آیه همین است، حال مقارنه، همین الآن شما علو دارید، شأن شما اعلا‌ی از کفار است، چرا؟ «فإنكم على الحق و قتالكم لإعلاء كلمة الله تعالى و قتالكم في الجنة و أنهم على الباطل و قتالهم لنصرة كلمة الشيطان و قتالهم في النار»، همین ظاهر آیه است که بالفعل شما علو دارید.

علی ای حال این روایت «الْإِسْلَامُ يَعْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ» [12] که واقعاً این روایات را اگر عرضه بر قرآن کنیم خیلی‌هاش نیاز به سند ندارد، مثل [روایت مذکور] ریشه‌اش همین آیه‌ی «وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» [13] است.

نظریه تحقیق

الف. استفاده از آیات علو در روابط بین‌الملل

ما می‌توانیم در این روابط بین‌الملل در فقه سیاسی این آیه را محور قرار بدهیم و هر جا هر قراردادی که منافات با علو مسلمان باشد جایز نیست و مسئولین یک کشوری یا مسئولین مسلمان‌ها، ما نمی‌گوئیم در جایی که حکومت اسلامی هست، [حتی] اگر قبیله‌ی مسلمانی بخواهد با یک قبیله کافر قراردادی ببندد باید علو مسلمان را رعایت کند، هر قراردادی که با این تزام پیدا کند محکوم است، علو یکی از چیزهایی است که خدای تبارک و تعالی به برکت ایمان به مسلمان‌ها داده و عرض کردم ببینید چقدر این بحث‌ها در جامعه و اجتماع مطرح می‌شود.

الف. اراده الهی معیار تعیین حقوق شهروندان

ما حقوق شهروندی را قبول داریم [ولی بحث اصلی این است که] این حق را چه کسی باید به شهروند بدهد، من و شما چکاره هستیم که بگوئیم ایمان و کفر در حقوق شهروندی نباید دخالت داشته باشد. ما باید به قرآن مراجعه کنیم، به روایات مراجعه کنیم، به عقل هم مراجعه کنیم. عقل می‌گوید: اگر این دین جامع‌ترین دین‌ها هست چون خود عقل نمی‌تواند این را بفهمد! اگر جامع‌ترین دین هاست کسی که متدین به این دین است بر کسی که این دین را ندارد رجحان دارد. می‌آئیم در قاضی؛ ببینید این آقایان به آثار این حرفشان توجه نکردند، پس فرق نمی‌کند قاضی مسلمان باشد یا نباشد، فقیه باشد یا نباشد، یک حقوقی که در دانشگاه‌های حقوق خوانده باشد، آیا واقعاً به عقل هم مراجعه کنیم بگوئیم یک قاضی مسلم که این خودش دست و پای او را در خیلی از مسائل می‌بندد و مجتهد، بر آن کسی که مجتهد نیست کدام را ترجیح می‌دهی؟ مسلماً عقل این را ترجیح می‌دهد. یک عزتی را اسلام برای مسلمان‌ها آورده و ما خودمان این را زیر پا بگذاریم هم‌نوای با کفر شویم، بگوئیم همه بشر با هم برادرند و حتی آمدند «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» [14] را هم طور دیگری توجیه کردند، اینها خلاف قرآن کریم است.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] □ نساء/ 141.

[2] □ محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج 5، ص 358؛ «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِبْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ ... فَإِنْ أَسْلَمَتِ الْمَرْأَةُ ثُمَّ أَسْلَمَ الرَّجُلُ قَبْلَ انْقِضَاءِ عِدَّتِهَا فَهِيَ أَمْرَأَتُهُ وَإِنْ لَمْ يُسَلِّمْ إِلَّا بَعْدَ

انْقِضَاءُ الْعِدَّةِ فَقَدْ بَانَ مِنْهُ وَ لَا سَبِيلَ لَهُ عَلَيْهَا وَ كَذَلِكَ جَمِيعُ مَنْ لَا ذِمَّةَ لَهُ وَ لَا يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ أَنْ يَتَزَوَّجَ يَهُودِيَّةً وَ لَا نَصْرَانِيَّةً وَ هُوَ يَجِدُ مُسْلِمَةً حُرَّةً أَوْ أَمَةً».

[3] محمد بن حسن (حر عاملی)، وسائل الشیعه، ج26، ص125.

[4] نهج البلاغه (نسخه صبحی صالح)، ص427.

[5] نساء/ 141.

[6] «وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ» أي الظافرون المنصورون الغالبون عليهم في العاقبة و قيل أراد و أنتم الأعلون في المكان «إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» معناه إن من كان مؤمنا يجب أن لا يهن و لا يحزن لثقتة بالله و يحتمل أن يكون معناه إن كنتم مصدقين بوعدى لكم بالنصرة و الظفر على عدوكم فلا تهنوا و لا تحزنوا ثم أخذ سبحانه في تسلية المؤمنين

[7] محمد حسين طباطبائي، الميزان، ج4، ص27.

[8] طباطبائي، محمدحسين، الميزان في تفسير القرآن، 20جلد، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات - لبنان - بيروت، چاپ: 2، 1390 ه.ق.

[9] آل عمران/ 139.

[10] محمود بن عبدالله آلوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج2، ص281.

[11] محمد بن عمر فخر رازی، التفسیر الكبير (مفاتيح الغيب)، ج24، ص412.

[12] محمد بن حسن (حر عاملی)، وسائل الشیعه، ج26، ص125.

[13] آل عمران/ 139.

[14] حجرات/ 10.